

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشگاه تربیت معلم آذربایجان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد
رشته زبان و ادبیات فارسی

مقابله با فرهنگ غرب در آثار داستانی
(جمالزاده، هدایت، بزرگ علوی، آل احمد)

استاد راهنما :

دکتر ناصر علیزاده

استاد مشاور :

دکتر احمد گلی

پژوهشگر :

فاطمه مهر پویا

1390/6

تبریز / ایران

فهرست مطالب

1	چکیده	1
2	پیشگفتار	2
3	مقدمه	3
15	فصل اول	15
	درباره جمالزاده	
16		16
18	انعکاس اندیشه های بیگانه ستیزی در آثار جمالزاده	18
	1- جمالزاده و فرهنگ ایرانی	
20		20
	1 - 1 تغییر در زبان و گفتار	
20		20
	1 - 2 تغییر در پوشش	
23		23
	1 - 3 تغییر در آداب و ظواهر زندگی	
24		24
	2 - جمالزاده و ادبیات فارسی	
26		26
	3 - جمالزاده و مذهب	
30		30

4 - جمالزاده و نگاه او به اجتماع ایران	32
5 - جمالزاده و زن ایرانی	36
6 - جمالزاده و سنت گرایی	44
پی نوشت	52
فصل دوم	53
درباره هدایت	54
انعکاس اندیشه های بیگانه ستیزی در آثار هدایت	57
1 - هدایت و فرهنگ عامه	62
2 - هدایت و ملی گرایی (ناسیونالیسم)	67
3 - هدایت و مذهب	74
4 - هدایت و سیاست	76
5 - هدایت و زن ایرانی	80

5-1 زنان طبقات سنتی متوسط و فرودست اجتماعی	81
5-2 زنان متجدد	82
فصل سوم	87
درباره بزرگ علوی	88
انعکاس اندیشه های بیگانه ستیزی در آثار بزرگ علوی	93
1 - علوی و فرهنگ ایرانی	94
2 - - علوی و زن ایرانی	97
3 - علوی و نگاه او به اجتماع ایران	101
فصل چهارم	106
درباره آل احمد	107
انعکاس اندیشه های بیگانه ستیزی در آثار آل احمد	112
1-آل احمد و فرهنگ ایرانی	113

-----	2-آل احمد و ادبیات فارسی	118
-----	3- آل احمد و مذهب	124
-----	4-آل احمد و سیاست	127
-----	5-آل احمد و زن ایرانی	130
-----	6-آل احمد و مسئله غربزدگی	137
-----	7-آل احمد و نگاه او به اجتماع ایران	145
-----	8-آل احمد و سنت گرایی	150
-----	منابع و مآخذ	155

چکیده:

از قرن سیزدهم هجری ایرانیان در معرض جریان نوظهوری به نام فرهنگ غربی قرار گرفتند که به دلیل عدم آگاهی از پیامدهای پذیرش آن تحت تاثیر و نفوذ آن، ریشه های بومی و سنتی خود را از دست دادند. پس از مشروطه و در پی انقلاب ادبی که در ایران صورت گرفت، عده ای از روشنفکران متوجه بحران هویتی که ملت ایران در آن گرفتار بود، شدند. بنابراین تلاش خود را جهت آگاه سازی مردم و نجات آنها معطوف نمودند.

جمالزاده از نخستین کسانیست که در آثار داستانی خود به بیان این مساله در قالب نوین داستان کوتاه پرداخته است. پس از او صادق هدایت با گرایش شدید ناسیونالیستی خود، سعی بر آگاه سازی ملت ایران نمود. بزرگ علوی نیز در ادامه راه هدایت کوشید به معرفی عناصر بیگانه در فرهنگ اصیل فارسی بپردازد، و راهی را که جمالزاده آغاز کرده بود، آل احمد با نمودن راه حل های مقابله با جریان فرهنگ غربی به انجام رسانید.

بررسی همه جانبه آثار این بزرگان نشان می دهد که وجه مشترک تلاش تمامی آنان تاکید برحفظ فرهنگ بومی و ملی با پناه بردن به گذشته و سنت بود که در آثار خود گاه به زبان طنز و زمانی به کنایه و گاه در پوششی از عتاب و انتقاد به بیان آن پرداخته اند.

کلمات کلیدی: نقد ، فرهنگ غرب ، آثار داستانی، جمالزاده، هدایت، علوی، آل احمد

پیشگفتار:

جمالزاده، هدایت، علوی و آل احمد از نویسندگان پیشگام در ادبیات نوین فارسی اند که آثار گرانقدر آنان از وجوه مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. اما در تحقیقات انجام گرفته جای خالی دیدگاه های بیگانه ستیز این بزرگان به چشم می خورد. فقدان نوشته و اثر تحقیقی مدون در این باره و بیان نحوه مقابله آنان با فرهنگ غربی و راه حل های ارایه شده توسط آنان نگارنده را بر آن داشت تا تحقیق جامعی در این باره انجام دهد.

در نگارش این رساله تلاش شده است اندیشه های بیگانه ستیز و ملی گرایانه تک تک این نویسندگان مورد بررسی قرار گیرد، برای همین منظور کلیه آثار داستانی آنان مورد مطالعه قرار گرفته و قسمت هایی که بیانگر دیدگاه های این نویسندگان در مورد مساله هجوم فرهنگ غرب بود مشخص گردید. تلاش نگارنده در نگارش تحقیق بر آن بوده که تمامی آثار داستانی این نویسندگان مطالعه گردد ولیکن در مواردی که در آثار داستانی چنین شواهدی یافت نشد به مطالعه آثار نمایشی آنان پرداخته شده است. به عنوان نمونه آثار داستانی هدایت بیانگر عواطف و احساسات درونی و شخصی وی هستند اما آثار نمایشی او مصداق بارز ملی گرایی و بیگانه ستیزی اویند که تلاش نگارنده بر نشان دادن این جنبه از نوشته های وی معطوف شده است. در ضمن مطالعه این آثار با مشخص کردن قسمت هایی که نشان دهنده نگرش این بزرگان بوده و با طبقه بندی آنها تحت عناوین مشخص، تلاش شده است روش ها و راه های گوناگون مقابله با فرهنگ غرب و انواع مختلف راه های آگاه سازی مخاطبان برای ایستادگی در مقابل هجوم فرهنگ بیگانه و راه حل های ارایه شده توسط آنان برای رهایی از این بحران ارایه شود، که نتایج حاصله در چهار فصل گرد آمده است.

با تمام تلاش های صورت گرفته در خصوص به بار نشستن این اثر، ادعایی مبنی بر جزئی پژوهی در تحقیقات انجام گرفته وجود ندارد. زیرا ممکن است علی رغم دقت و اهمیتی که نگارنده در بررسی مبدول داشته، برخی موارد از دید وی مستور مانده باشد.

راهنمایی ها و زحمات علمی این رساله بر عهده استاد فرهیخته، جناب آقای دکتر «ناصر علیزاده» و مشاوره دلسوزانه آن بر عهده استاد دانشمند، جناب آقای دکتر «احمد گلی» بوده است. بنابراین بر خود وظیفه می دانم از تلاش ها و زحمات و دلسوزی های این بزرگان صمیمانه سپاسگزاری کنم. همچنین از محبت ها و لطف های دیگر اعضای محترم هیات علمی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان نهایت تشکر را

دارم و نیز از دوستان و همراهان گرامی، علی‌الخصوص خانم «رقیه رجبی» که زحمت ویراستاری پایان‌نامه را متقبل شده‌اند از صمیم دل سپاسگزارم و سعادت و موفقیت تمامی این عزیزان را خواهانم. به جاست یادآور شوم که اگر نواقص و عیوبی متوجه این تحقیق باشد، در نتیجه کوتاهی نگارنده آن در بکارگیری پندها و آموزه‌های استادان ارجمند راهنما و مشاور است.

تبریز / فاطمه مهرپویا

تابستان 1390

مقدمه:

امروزه بشریت شاهد نوعی جدید از کشمکشی است که در یک طرف آن غرب با تمام موجودیتش و در طرف دیگر حوزه تمدنی شرق قرار دارد. غرب بر اساس ماهیتش گرایش استیلاگرایانه دارد و شرق به دلیل عدم شناخت کافی از غرب و ضعف فرهنگ ملی در مقابل قدرت نفوذ ناپذیر آن سر تسلیم فرود آورده و این شرایط منجر به بحرانی شده است که از آن به تهاجم فرهنگی یاد می شود.

«فرهنگ مجموعه اندوخته های بشری است که در طول قرن ها و سالیان دراز در اثر تلاش و کوشش انسان ها جهت رفع نیازها، تداوم بقا و تکامل خود پدید آمده است.» (سیف الهی، 1379: 166) و «تهاجم فرهنگی یعنی تلاش در از بین بردن این اندوخته ها و دگرگون ساختن معیارهای خوب و بد یک جامعه و به کارگیری روشهایی جهت استحاله یا مختل کردن یک فرهنگ و تحمیل فرهنگ بیگانه به فرهنگ حاکم.» (آزاد ارمکی، 1375: 251) تبادل فرهنگی ملت ها نیز که در طول تاریخ در بستری طبیعی ادامه داشته برای تازه ماندن معارف و حیات فرهنگی بشر، امری ضروری است و جامعه انسانی را در مسیر سعادت واقعی به پیش می برد؛ اما آنچه امروزه مشکل ساز شده «تهاجم فرهنگی» یا غلبه یک فرهنگ بر سایر فرهنگ ها است که نمونه بارز آن روند رو به گسترش تسلط فرهنگ غرب بر سایر فرهنگ ها- به ویژه فرهنگ اسلامی- در یکصد سال اخیر است.

تفاوت عمده تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی در این است که در تهاجم برای فرهنگ مورد هجوم امکان انتخاب وجود ندارد. جلوه های تهاجم فرهنگی را می توان به دو دسته بیرونی همچون: تلاش برای دین زدایی، ایجاد روحیه خود باختگی فرهنگی، ترویج افکار و اندیشه های غربی و ... و درونی همچون: عقب ماندگی علمی و صنعتی، فقر اقتصادی، غفلت کارگزاران فرهنگی و ... تقسیم کرد. هدف اساسی و بنیادین غرب از حضور در کشورهای دیگر، بهره گیری از زمینه های اقتصادی و سیاسی آنها بوده است و عمده ترین مانع در این امر، فرهنگ سنتی جوامع بوده است. از این رو هدف بهره گیری اقتصادی و سیاسی نمی تواند بدون نابودی فرهنگ بومی و یا در حاشیه قرار دادن آن تحقق یابد و کشورهایی که مورد هجوم فرهنگ بیگانه قرار می گیرند گاه آگاهانه و زمانی از روی ناآگاهی به پذیرش جلوه های تمدن بیگانه روی می آورند. عده ای نقش عوامل خارجی را در نفوذ فرهنگ غرب بسیار برجسته دانسته اند در مقابل عده ای دیگر ضعف فرهنگی ملی را زمینه ساز نفوذ فرهنگ بیگانه عنوان کرده اند.

بنابراین کشورهای مهاجم می کوشند با دگرگون ساختن معیارهای خوب و بد جوامع تحت سلطه زیبایی های یک جامعه را زشت و زشتی های آن را زیبا جلوه دهند. وقتی ملتی قدرت تشخیص خود را از دست داد به راحتی تحت سیطره و نفوذ قدرت برتر در می آید. روندی که جامعه ایرانی در جریان آشنایی با فرهنگ غربی طی کرد.

«از آغاز قرن سیزدهم هجری ایرانیان در معرض جریانی قرار گرفتند که در تاریخشان نظیر نداشته است؛ جریان فرهنگ غربی» (آرین پور، 1372: 425). گسیختگی ای که در نتیجه تماس ایران با فرهنگ های غربی در آن رخنه کرد مهم و ژرف است و گزافه نخواهد بود اگر گفته شود که نتایج آن را در دگرگونی های حاضر در جامعه ایرانی مشاهده می کنیم. با این همه این گسیختگی لازم بود؛ زیرا نثر فارسی نیز مانند شعر فارسی راه تقلید محض از الگوهای فرسوده را در پیش گرفته و با این کار خود را در بن بست قرار داده بود. پذیرش ساختارهای جدید به ادبیات فارسی اجازه می داد تا در راه های ناشناخته نوی قدم گذارد. داستان کوتاه که بعدها به ادبیات فارسی راه یافت از آغاز با اقبال زیادی رو به رو گردید. ادبیات فارسی به آسانی داستان کوتاه فارسی را پذیرفت و آنرا بسیار سازگارانه تر از رمان، در ادامه مجموعه شکل های سنتی جای داد. (رک: بالایی، 1366: 7-8) «گروهی از ایرانیان که خود را نوگرا می نامیدند به تقلید از این فرهنگ و باور آن بدون توجه به شرایط و سنن و آداب و رسوم و باورهای جامعه خود گرویدند و گروهی دیگر تنها الهام گیری صرف از فرهنگ غربی را پذیرفتند (رک: رحمانی، 1375: 91) که «حاصل این گرایشها غفلت از تأمل عقلانی در مبانی تمدن غرب بود که پدیده غربزدگی را به ارمغان آورد و مراد از غربزدگی، جهل مضاعف نسبت به سنت و مدرنیته است.» (آبادیان، 1375: 11)

ایرانیان بریده از سنت که در برابر سطوح تمدنی غرب مفتون شده بودند مظاهر آن را وارد زندگی اجتماعی خود کردند. مردم ایران و در پی آن فرهنگ و جامعه ایرانی به شدت تحت نفوذ و سیطره مدرنیته غرب قرار گرفتند. این تأثیر پذیری شامل حوزه ادبیات نیز می گشت، ظهور پدیده رمان نویسی نتیجه رواج مدرنیته غرب در ایران بود «نوشتن رمان بمعنای واقعی پس از آشنایی ایرانیان با آثار خارجی صورت گرفت و نویسندگان ابتدا بوسیله ترجمه رمانهایی از قبیل: الف لیله - کنت مونت کریستو - حاجی بابا و غیره فصل جدید و برومندی در ادبیات معاصر گشودند که طرف توجه عموم واقع شد. طولی نکشید که نویسندگان ضمن ترجمه به تألیف اینگونه آثار نیز پرداخته و شاهکارهایی به وجود آوردند که می توان گفت رکن اعظم در ادبیات دوره اخیر را تشکیل می دهد. (دولت آبادی: 1333: 105) اما تمدن غربی در هجوم خود نه تنها ادبیات فارسی بلکه فرهنگ ایرانی را تحت تاثیر قرار داد این گونه بود که ایرانی در گذر از فرهنگ سنتی به تمدن جدید نه تنها مآثر بومی خود را از دست داد؛ بلکه امکان تماس بنیادین با مدنیت جدید را هم به دست نیاورد تمدن جدید که مظاهر آن حکایت از خاستگاه وجودی بشری جدید داشت، با ظواهر

خود بسیاری از ایرانیان را مفتون ساخت و تقلید بدون تأمل و تفکر، تنها ارمغان این آشنایی بود. پندار عام بر این بود که اگر ایرانیان مظاهر تمدن غرب را اخذ نمایند، ایران نیز همچون کشورهای غربی خواهد شد در واقع این نگرش حکایت گر فقدان دیدگاه عقلانی در زمینه مواجهه با مظاهر تمدن غرب بود ضمن اینکه نشان می داد این دست افراد ریشه ای در سنت هم ندارند.

بنابراین رویارویی با اروپا اصلی ترین مسأله فرهنگی در دوره مشروطه به حساب می آید. برخورد جامعه سنتی ایران با تمدن اروپا، سبب بیداری فکری روشنفکران و اتخاذ نگرشی تازه به سیاست و فرهنگ شد. اما شیفتگی نسبت به تمدن غرب و برخورد غیر انتقادی با جلوه های آن سبب شد که تحقیر میراث فرهنگ ایرانی هم نوعی تجدد خواهی به نظر آید. ایران در اوایل قرن نوزدهم (13 هجری) در شرایط بسیار نامساعد فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی - سیاسی با فرهنگ و تمدن پویا و سلطه گر غربی به طور جدی روبرو می شود و از آنجا که تاب مقاومت را از دست داده و به ضعف نشسته بود ساختار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن، یکی پس از دیگری در مقابل حملات و یورش های هر از چند گاهی فرهنگ و تمدن غربی فرو می ریزد. فرهنگ و نظام اجتماعی آسیب پذیر و رو به ضعف رفته ایران در مقابل فرهنگ و تمدن غرب تاب مقاومت نمی آورد و با انقلاب مشروطه بنیان آن متزلزل و زمینه برای تحول و دگرگونی ساختار فرهنگی فراهم می شود. «از دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار به بعد ارتباط نزدیک میان ایران و اروپا آغاز شد و رو به تزاید نهاد آوردن کارشناسان فنی در امور نظامی و مهندسی و ایجاد مدارس برای کارآموزی در این فنون و فرستادن دانشجوی و کارآموز به کشورهای اروپایی، علی الخصوص فرانسه و انگلستان معمول گردید. ترجمه کتب مختلف از رمان و داستان گرفته تا کتب علمی و فنی و نظامی به زبان فارسی آغاز گردید، در این میان مدرسه دارالفنون به همت میرزا محمد تقی خان امیرکبیر افتتاح یافت. فکر مشروطیت به میان آمد و در مردم هیجانی ایجاد کرد و گروهی از طبقات مختلف سرگرم مطالعه کتب جدید و بحثهای تازه و سعی در تحکیم ارتباط خود با افکار و عقاید اروپایی شدند.» (رک: صفا، 1353: 122-123)

با وقوع انقلاب مشروطیت و پدید آمدن ادبیات انقلابی شیوه نثر از دیدگاه موضوع و قالب رنگ باخت و در راه تازه ای گام نهاد که با تداوم آمیزش با ادبیات غرب، به انقلاب ادبی انجامید و نه تنها آثار اجتماعی از جمله انتقاد از استبداد، مبارزه با خرافات و موهوم پرستی را پدید آورد، بلکه انواع جدید ادبی چون طنز، رمان و نمایشنامه را به ادبیات بخشید. (رک: صبور، 1384: 310) قرون سیزدهم و چهاردهم هجری که عصر بیداری و عصیان علیه انحطاط در آثار بسیاری از نویسندگان است نشان می دهد که برای شرق امکان یک تحول همه جانبه فراهم آمده بود و اگر اکنون فکری علیه زوال و نیستی وجود دارد و هنوز سراپا مسخ نشده ایم، فقط زیر سایه این نویسندگان بوده است. زیر سایه اینان مشروطیت ایران شروع می

شود و نثر فارسی هم در همان دهه های قبل از مشروطیت زیر سایه همین متفکران اجتماع بکلی دگرگون می شود تا بعدها «دهخدا» بتواند چرند و پرند را بنویسد، «جمالزاده» یکی بود یکی نبود و سپس «هدایت» قصه نویسی به معنای امروز را با تمام قدرت در ایران ثبت کند و به زبان و فرهنگ عوام آن چنان دل بستگی پیدا کند که تمام نویسندگان را به جمع آوری فرهنگ پراکنده نقاط مختلف تشویق کند و در عین حال در قصه نویسی مبارزه علیه بی فرهنگی، بی شعوری و زوال را بنیان نهد (رک: براهنی، 1353: 462-464).

«آشنایی توأم با اکراه و عدم کنجکاوی اندیشه ایرانی در مورد تفکر جدید غربی، از همان ابتدا موجب شد که درک و تلقی ایرانی از ماهیت تمدن جدید غربی، اغلب سطحی و فاقد جدیت و عمق باشد. بدین لحاظ می توان گفت که غرب گرایی ایرانیان سطحی و ظاهری بوده و غرب ستیزی آنها فاقد سنجش علمی. (موسی نژاد، 1375: 208) ایرانیان عموماً از این نکته غافل بودند که علم و تکنولوژی پیشرفته غربی عناصر مفید و ضروری اند که باید آنها را اخذ نمود اما اندیشه ها و ارزش های اجتماعی برای جامعه ما نامناسب - اند؛ بنابراین اخذ دستاوردهای علمی و فنی دنیای پیشرفته می تواند و باید توأم با حفظ تفکر و ارزش های سنتی و نفی اندیشه و اخلاق غربی صورت گیرد.

ایرانیان بریده از سنت که در برابر سطوح تمدنی غرب مفتون شده بودند مظاهر آن را وارد زندگی اجتماعی خود کردند. در این میان افرادی که خود را روشنفکر معرفی می کردند و تا حدی با فرهنگ غرب آشنایی داشتند موجب پدید آمدن اندیشه تجدد خواهی در ایران شدند که به تدریج این اندیشه وارد حوزه ادبیات گردید، اندیشه تجدد ادبی متعاقب آشنایی ایرانیان با تمدن، فرهنگ و ادبیات مغرب زمین و درک ضرورت تحول و نوسازی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی پدید آمد.

تجدد ادبی اندیشه حاکم بر حرکت های با هدف روشنگری و طرح مسایل انتقادی، سیاسی و اجتماعی در ادبیات است که از آغاز سده 13 ش / 19 م، محافل ادبی را در بر گرفت. «خرد انتقادی» و «فردیت انسانی» دو عنصر اصلی تجدد در اروپاست که با عناصر دیگر آن، یعنی قانون خواهی، حقوق ملی و حکومت برخاسته از اراده ملت همراه است و مظاهر آن را در آثار روشنگران سده 13 ش در ایران می توان دید. خرد انتقادی روشنگران ایرانی حاصل آشنایی ایشان با فرهنگ تجدد مغرب زمین است که در عصر رنسانس قوام گرفت و در دوران روشنگری به اوج خود رسید. (رک: پارسی نژاد، 1380: 11-12)

تجدد گرایی (Modernity) مفهومی وسیع و کلی دارد و به جریانی اشاره می کند که دارای جنبه- های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی می باشد و غالباً با غرب گرایی (Westernization) و یا اروپایی شدن (Europeanization) و یا سنت ستیزی (Depersonalization) معادل و مترادف گشته است. تجدد گرایی به مفهوم محدودش جنبشی اروپائی و غربی است که سنت های کهن را به مقابله گرفته و نتیجه آن خودباختگی است. (همان: 13) نخستین گام های تجدد ادبی با سرمشق گرفتن از ادبیات

فرنگستان برداشته شد. پیشگامان این تجدد بی آنکه آگاهی روشنی از ادبیات فرنگستان به دست دهند پیروی از شیوه های ادبی نویسندگان و شاعران فرنگ را به اهل ادب توصیه می کردند. آنان تحت تأثیر آشنایی اجمالی با ادبیات اروپایی مشوق استفاده از انواع ادبی نوظهور نظیر نمایشنامه و رمان بودند تأکید اساسی آنان بر نوشتن آثار ادبی به زبانی ساده، به دور از تکلف و خالی از کلمات بیگانه بود. «اندیشه تجدد و امید به دگرگونی اجتماعی که انقلاب مشروطیت پیامد و خود بزرگترین انگیزه آن بود، پس از نخستین جنگ جهانی و در چند سال کوتاه غروب قاجاریه و طلوع پهلوی تحولی ناگهانی و ژرف پدید آورد. در این زمینه می توان عوض شدن نقش اجتماعی شاعر و نویسنده و ادبیات، پیشی گرفتن اهمیت و کاربرد نثر بر شعر، تغییر محتوا و شکل، و به طور کلی دید آثار ادبی از جهان و جامعه و ... را نام برد. همراه با چنین تحولی در یک دوران پانزده ساله، آثار نوآوری پدیدار شد که یا در ادب فارسی طرحی تازه می افکند یا دست کم در فرهنگ ما دید و دریافتی تازه را بشارت می داد.» (مسکوب، 1373: 1)

ظهور نخستین نمونه های نثر جدید فارسی، به وجود آمدن مبانی نقد ادبی که تا آن زمان بی سابقه بود، پیدایش نمایشنامه نویسی، ظهور رمانها و رمان واره ها و ترجمه آثار ادبی اروپایی به فارسی از نمودهای اندیشه تجدد ادبی در ایران بود. اما از پیامدهای به وجود آمدن اندیشه تجدد می توان به کم رنگ شدن اهمیت ارزش های تثبیت شده کهن، و اعتبار یافتن ملت و آزادی های بورژوازی اشاره کرد. ادبیات این دوران که متأثر از فرهنگ غرب است، با پرداختن به مبرم ترین مسائل اجتماعی و انتقاد از استبداد، خرافات و موهوم پرستی، نقش متفاوت با نقش ادبیات اشرافی بر عهده می گیرد و جای شکل های کهنه ادبی را که کاربرد زیبایی شناختی خود را از دست داده اند، شکل های تازه ادبی می گیرند.

روشنفکران مشروطه خواه که از ادبیات اروپا تأثیر گرفته بودند در راه نوجویی و تحول طلبی، نقد و بازنگری ادبیات گذشته را آغاز می کنند و اینان که مقتضای زمانه را ساده نویسی و پرداختن به مباحث میهنی می دانند با لحنی پرخاشگر سنت ادبی گذشته را نقد می کنند. (رک: میر عابدینی، 1380: 17-18)

این روشنفکران آشنایی عمیقی با مسائل فرهنگی و فلسفی مطرح در اروپا نداشتند و آموخته های خود را بدون هیچ شک و تردیدی در نقد ادب کهن فارسی به کار می بردند. آنان در سالهای بیداری ملی با انواع جدید ادبی از راه ادبیات فرانسه و روسیه آشنا می شوند. پیدایش رمان ایرانی محصول معنوی تفکرات مشروطه خواهانه است، «هر مرحله تازه تاریخی، شکل های بیانی جدید و مورد نیاز خود را می طلبد. تحت تأثیر انگیزه های اجتماعی و فرهنگی، شکل های قدیم طی فرآیندی پیچیده زیر و زبر می شوند و نمونه های تازه ادبی پدید می آیند. آفریده شدن رمان فارسی در این دوره نشان دهنده تغییری پر دامنه در رابطه انسان ایرانی و جهان و مقام فرد در جامعه است. ارزش یافتن فرد و افکار و عواطف او، از عوامل

مهم پیدایش رمان و داستان کوتاه است که زندگی فرد را بر بستر ماجراهای اجتماعی توصیف می کنند.»
(میر عابدینی 1380: 21)

روشنفکران این دوره تحولی که نقش موثری در زمینه سازی و شکل گیری مشروطیت دارند متأثر از خواست های عصر روشنگری اروپا، می خواهند نظم و قانون جانشین استبداد و قلدری شود و علم و معرفت به جای جهل و تیره اندیشی بنشینند و روابط اجتماعی موجود به روابط اجتماعی بورژوازی تغییر کند. این ها مهم ترین خصلت های ادبیات مشروطه، و از عمده ترین هدف های ادبیات ایران تا سالهای 1340 شمسی اند ... در این دوره، نفی کهنه ها و پذیرش تازه ها، سبب شیفتگی متفکران پیشرو ایران نسبت به فرهنگ و اندیشه اروپایی می گردد. همه چیز با معیارهای تجدد طلبی سنجیده می شود و عقب ماندگی ایران مورد انتقاد قرار می گیرد (رک میرعابدینی، 1380: 23-24).

روشن است که هر گونه تغییر اساسی در جوامع انسانی ملازم یک برخورد عظیم فرهنگی و انتقال و تبادل آراء و اندیشه ها می باشد؛ چنانکه در طول تاریخ قسمت اعظم انتقال و تبادل فرهنگی از فتوحات جنگی سرچشمه گرفته است. مثلاً هنگامی که اسکندر کبیر ایران را فتح کرد باب اولین تماس های فرهنگ ایران و یونان گشوده شد. بعد از غلبه و تسلط اعراب و اسلام بر ایران نیز می توان آثار این ارتباطات فرهنگی را در نحوه متحول ساختن یک جامعه مشاهده کرد. ایرانیان اسلام را پذیرفتند ولی این به معنی از دست دادن کلی فرهنگ ایرانی آنها نبود؛ بلکه اسلام را با میراث فرهنگی خود در هم آمیختند. تماس های بعدی ایران با دنیای غرب در چارچوب تمدن اسلامی صورت گرفت. تشکیل مجدد امپراطوری ایران در دوره صفویه در قرون شانزده و هفده ارتباط ایران را با غرب گسترش داد. اما در قرن هجدهم سلسله صفویه به سرعت رو به زوال رفت و ایران به دلیل گسترش قدرت علما در حیات سیاسی - اجتماعی جامعه در غرقاب عقب افتادگی فرهنگی لغزید. از آن پس جامعه ایران در پوششی از خرافات، اوهام، بی سوادی، تعصبات، تاریک اندیشی و قشری گرایی فرو شد. و بدین ترتیب روشنفکران ایرانی از طرفی متوجه بحران هویت ملی گردیدند. و از طرف دیگر به دلیل روابط و مناسبات گسترده با غرب متوجه عقب ماندگی کشور ایران شدند و این عوامل، ایران را در مسیر تجدد گرایی قرار داد. عواملی چون روابط سیاسی گسترده با اروپا، اعزام محصل به اروپا از آغاز ولیعهدی عباس میرزا، ورود آثار متفکران اروپایی به ایران، رواج صنعت چاپ که موجب انتشار روزنامه ها و کتاب های گوناگون به زبان فارسی شد، تأسیس مدرسه دارالفنون که علاوه بر آشنا کردن محصلان به علوم جدید، باعث ترجمه کتابهای بسیاری از زبانهای اروپایی شد، شکستهای نظامی و سیاسی ایران از روسیه که دولتمردان را متوجه عقب ماندگی ایران در زمینه های صنعتی کرد. در مجموع زمینه تحولی عمیق در افکار روشن فکران ایرانی را فراهم کرد. و موجب رشد و توسعه اندیشه های تجدد گرایانه گردید. هرچه ایرانیان با مظاهر تمدن غرب بیشتر آشنا می شدند به همان نسبت

از وضعیت سیاسی و فرهنگی ایران ناامید می شدند و همین امر موجب توجه گسترده آنان به گذشته با شکوه ایران باستان می گردید؛ در حالی که از طرف حکومت نیز اندیشه های ملی گرایانه (ناسیونالیسم) و باستان گرایانه ترویج می شد و هزینه های هنگفتی صرف ترویج ناسیونالیسم و باستان گرایی می گردید. در دوره پهلوی اول تصور می شد ناسیونالیسم سلاح بسیار مهمی است که می تواند مشکلات و ضعف های جامعه ایران را از بین برده، باعث پیشرفت آن شود؛ به همین دلیل اندیشمندان ایران این ایده غربی را گرفته، سعی کردند بر اساس آن تحولاتی در جامعه ایران به وجود بیاورند «ناسیونالیسم در ایران با تماس ایرانیان، به ویژه روشنفکران با افکار غربی در قرن نوزدهم پدیدار شد.» (بیگلرلو، 1380: 86)

از هنگام وقوع مشروطه به بعد، سه گونه مختلف ناسیونالیسم به وجود آمد: 1- ناسیونالیسم متجدد، مترقی، رادیکال یا آینده نگر؛ 2- ناسیونالیسم لیبرال، دموکراتیک یا بورژوا؛ 3- ناسیونالیسم محافظه کار، انزواطلب، گذشته نگر یا تاریک اندیش. از میان این سه گرایش، تنها گرایشی که بر روشنفکران ایرانی تاثیر بسیاری گذاشت، ناسیونالیسم متجدد و مترقی بود. دلیل این تاثیر گرایش روشنفکران ایرانی به منابع فرهنگی و تاریخ اروپا بود. پیروان این گرایش سخت شیفته شکوه و جلال شاهنشاهی باستانی، یعنی ایران پیش از اسلام بودند و در برخورد با مسائل و انتخاب افراد برای اداره امور ملاک و معیارشان شایستگی افراد بود و ارزش های مذهبی و اشرافی کهن را به سخره می گرفتند و آنها را مانع پیشرفت ایران می دانستند. پیروان این گرایش را طیف ناهمگونی از روزنامه نگاران، شاعران سیاسی، مقاله نویسان، کارمندان غربی شده و افسران تشکیل می دادند (رک: کاتوزیان، 1374: 130-125) از مهم ترین نویسندگان طرفدار این گرایش می توان از صادق هدایت، بزرگ علوی و جمالزاده نام برد. گرایش دوم «ناسیونالیسم لیبرال، بیشتر خواهان آزادی فردی، عدالت قضایی و توزیع قدرت سیاسی بود. پیروان این گرایش می دانستند که در آن اوضاع حمله به مذهب مناسب نیست، به همین دلیل محتاطانه عمل می کردند. طرفداران این نوع از ناسیونالیسم، بیشتر برای حقوق مدنی و حیثیت ملی مردم اهمیت قایل می شدند تا شکوه و جلال ایران باستان؛ اما سومین گرایش بسیار تندرو و انعطاف ناپذیر بود. رهبران این جنبش از اروپا تاثیر پذیرفته بودند و حساسیت آنها به جامعه ایران بود نه ملیت ایرانیان. اینها اخلاف شیعیان مخالف با قدرت متمرکز سیاسی بودند. (رک: همان: 130-132) اینان معتقد بودند که مطلوب ترین نوع ناسیونالیسم در واقع تلاشی است مبتنی بر باز جست هویت اصیل ایرانی خود، بررسی انتقادی فرهنگ گذشته و تکیه بر آن و استفاده از نیروی توانمند وطن دوستی همه مردم برای رسیدن به هدفی متعالی.

«سالهای 1285-1296 سالهای تکوین و شکل گیری نظام عقیدتی ناسیونالیسم ایرانی بود.» (کاتم، 1371: مقدمه) ناسیونالیسم ایرانی بعد از انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول به دنبال دستیابی و ایجاد یک حکومت قوی مرکزی بود که بتواند جانشین آشفته گی موجود در دولت قاجاریه شود، این آرمان باعث تبدیل

قدرت رضاشاه شد.. «ناسیونالیست های تجدد خواه امیدوار بودند که با ایجاد دولتی مقتدر بساط اقتدار حکمرانان محلی برچیده شود، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور تأمین شده، دست علما از مداخله در امور حکومتی و دنیوی کوتاه بشود و به جای موزائیکی از اقوام، که به زبانهای گوناگون سخن می گویند و به فرقه های مختلفی تقسیم شده اند که همواره با هم در حال دشمنی اند ملتی یگانه و متحد ایجاد شود که به یک زبان مشترک سخن می گوید، دارای فرهنگ واحدی است و به هستی امروزی و گذشته تاریخی خود آگاه است. دولتی که نه تنها ملت خود را می آفریند، بلکه او را تربیت می کند و با تمدن آشنا می سازد (انتخابی، 1371:33) در این زمان انتشار روزنامه ها، مجله ها و کتاب هایی که از شکوه و بزرگی ایران باستان سخن می گفتند، رواج یافت. در این مجلات شاهنشاه به عنوان سردمدار اصلاحات و سبب اقتدار و عظمت مطرح شد. دستاوردهای نظامی و فرهنگی هخامنشیان و ساسانیان بزرگ نمایی شد. این فعالیت ها باعث شور و شوق ناسیونالیستی در میان اقدار جامعه بود. «مجلاتی که در خارج از کشور منتشر می شد، مثل «کاه» و «ایران شهر» نیز به تبلیغ ناسیونالیسم قوم گرایانه می پرداختند. میرزا آقاخان کرمانی (1233-1275ش) بعد از جلال الدین میرزا، پیشگام تاریخ نویسی ناسیونالیستی شد هدف او از نوشتن تاریخ، تحریک و ایجاد حس ناسیونالیستی در مردم بود. از پیشگامان ناسیونالیسم می توان از میرزا فتحعلی آخوندزاده، مستشار الدوله و طالبوف تبریزی یاد کرد. شواهد ناسیونالیسم در این دوران عبارت بود از: ترجمه متون پهلوی، برگزاری بزرگداشت برای مفاخر ایرانی مانند کنگره هزاره فردوسی، بازسازی قبرهای شاعران و پارسی گویان کهن، تجدید نام گذاری مکان ها با الهام از نام های باستان، شکوفایی نهضت پارسی سره نویسی و راه اندازی فرهنگستان زبان فارسی، رواج زرتشتی گری و انجام تحقیقات در زمینه فرهنگ و ادبیات ایران از سوی انجمن علمی- ادبی ایرانیان مقیم برلن. (بیگدلو، 1380:54) این تحقیقات در سه زمینه صورت می گرفت: 1- تصحیح و انتشار متون قدیمی فارسی، 2- تاریخ نگاری، 3- بررسی، پژوهش و ترجمه متون پهلوی و قبل از آن. (رک: سپانلو، 1366:51) در این دوره ناسیونالیسم باستان گرا، تحقیقات تاریخی و ادبی ایران شناسی، اخلاق گرایی و محافظه کاری، پرهیز از احزاب سیاسی به علت خفقان موجود، احساسات گرایی و رمانتیسم و داستان پردازی های احساساتی و سلحشوری تحت تاثیر این مکتب رواج یافت. دانشگاه که در این دوره تاسیس شد در خدمت ترویج روحیه ناسیونالیستی بود. آموزش عمومی نیز بر پایه ملی گرایی و بی مذهبی قرار داشت. رضا شاه تاکید زیادی بر آموزش جوانان و نوجوانان در جهت ملیت پرستی و آریاگرایی داشت. (رک: بیگدلو، 1380:55) مهم ترین مسائل مطرح در ادبیات این دوره درک افتخارات گذشته، عظمت اجدادی و مهم ترین درون مایه های آثار نمایشی نویسندگانی چون صادق هدایت باز جست هویت ملی بود.

چنانچه اشاره شد آشنایی ایرانیان با فرهنگ غربی در کنار این تحولات زمینه تغییر در شیوه نظم و نثر نویسی فارسی شد. نثر فارسی که با پشت سر نهادن دشوار نویسی مستوفیانه و منشیانه، به ویژه از زمان ناصرالدین شاه به سوی ساده نویسی پیش رفته بود، بر اثر تحول افکار، نشر روزنامه ها، رواج نقد ادبی به شیوه غربی و ... هرچه بیشتر به سوی سادگی و روشنی گرایش یافت. ترجمه از زبانهای اروپایی که نیازمند دقت در کاربرد کلمات فارسی در برابر الفاظ خارجی بود، قریحه نویسندگان را در انتخاب کلمات پرورش داد و موجب شد تا از هر گونه تکرار و درازگویی بپرهیزند و کلام را جز برای ادای معنی و مقصود مورد نظر به کار نگیرند. همین شیوه فارسی نویسی بود که از سوی «جمالزاده» سر مشق قرار گرفت و داستانهای کوتاه «یکی بود یکی نبود» را با زبان ساده و قابل فهم همگان پدید آورد که از پی او «هدایت» و سپس «بزرگ علوی» و «جلال آل احمد» این شیوه را در پیش گرفته و موجب تحولی عظیم در ادبیات معاصر گردیدند. آنها شیوه نوین نثر نویسی را با گرایش ناسیونالیستی که داشتند در هم آمیخته آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشتند. در زمینه ادبیات داستانی، «محمد علی جمالزاده» با مجموعه داستان «یکی بود یکی نبود» یکی از مهم ترین نویسندگان ناسیونالیست فرهنگی است. و «صادق هدایت» از جمله مهم ترین نویسندگان ناسیونالیست در زمینه ادبیات نمایشی محسوب می شود. وی در مجموعه داستانهایش و به خصوص دو نمایش نامه «مازیار» و «پروین دختر ساسان» به گذشته ایران قبل از اسلام علاقه نشان می دهد. «احساسات ناسیونالیستی هدایت به شیوه هایی کم و بیش آشکار، بر بسیاری از آثار او - به ویژه آثار واقعه گرا و طنز- غالب است. او مانند سایر روشنفکران مستقل علاقه ای به حکومت پهلوی نداشت و پس از مدتی «از حکومت و دولت رویگردان شد و به مظاهر سخیف ناسیونالیسم رسمی حمله برد. خصوصا به فرهنگستان رسمی و انجمن پرورش افکار که برای دولت تبلیغ می کرد. افزون بر آن به داستان پردازی علیه انجمن پرورش افکار و حکومت پرداخت که نمونه اش داستان کوتاه «میهن پرست» بود.» (کاتوزیان، 1379: 432)

یکی دیگر از مظاهر تجدد شکل گیری مباحث مربوط به هویت بود که ریشه های نخستین آن به دوره قاجار بر می گردد شکست های پیاپی ایران در جنگ های دوران فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار و بحران های اقتصادی و اجتماعی ناشی از این شکست ها توجه روشنفکران را به دلایل عقب ماندگی ایران جلب کرد.

نظریه های هویتی به تدریج و مقارن با عصر پهلوی اول شکل تازه ای به خود گرفت. رضا شاه که اصلاحات و نوسازی فرهنگی را مبتنی بر سه اصل «ناسیونالیسم باستان گرا، تجدد گرایی و مذهب ستیزی» بنا نهاده بود، تنها راه رسیدن به توسعه و پیشرفت را در نفی سنت ها و فرهنگ دینی حاکم بر جامعه ایران می دانست و با نادیده گرفتن عناصر هویتی همچون سنت، مذهب و تاریخ اسلام، و در مقابل با تأکید بر

نژاد آریایی و تاریخ باستانی، سعی در احیای هویت باستانی ایران داشت. در ابتدای این دوره روشنفکران به دلیل ناکامی های نهضت مشروطه و نیز فضای هرج و مرج موجود به رضا شاه گرایش پیدا کردند اما به مرور و به دلیل سرخوردگی از اصلاحات رضا شاه از اطراف وی پراکنده شدند. در این مقطع تاریخی است که طرد عناصر فرهنگ بومی و گسترش روابط سرمایه داری به تدریج آشکار تر شده و با نفی فرهنگ و اصالت های بومی، راه حل های بومی برای عقب ماندگی اجتماعی به دست فراموشی سپرده می شود. در چنین شرایطی که هویت ایرانی یکسره به مخاطره افتاده زمزمه هایی در میان روشنفکران مبنی بر «جستجوی هویت خویش» به گوش می رسد و اندیشه بازگشت به معنای عام آن مشغله ذهنی گروهی از روشنفکران و داستان پردازان می شود. به این ترتیب تقریباً از سال 1332، گفتمان هویتی به سمت و سوی خاصی رفته و هویت متجددانه را به طور کلی نفی می کند. در این دوره روشنفکران با نفی تجدد غربی ندای «خودیایی» و «بازگشت به خویش» را سر دادند. نویسندگان این دوره که هویت ملی را در معرض نابودی می دیدند. به جستجوی هویت خویش همت گماشتند اما نکته قابل توجه در این رابطه آن است که روشنفکران در پی بازسازی هویت ملی، رویکردهای متفاوتی از خود نشان دادند. برخی باز جست هویت ملی را در بازگشت به سنت ها می دانستند. «جمالزاده» نماینده این گروه از روشنفکران است که در تمامی آثار داستانی اش به صورت غیرمستقیم و از زبان شخصیت داستانهایش این عقیده را القا کرده است و گروهی دیگر همچون «هدایت» و «علوی» هویت ملی را در ایران باستان می جستند که تلاش آنها در شناختن و باز یافتن این خود فردی و جمعی به گرایش های ناسیونالیستی آنان انجامید. این گروه از روشنفکران هر چه رنگ و بوی ایرانی داشت می پذیرفتند و در مقابل هر آنچه به نوعی صبغه غیر ایرانی داشت نفی می کردند. در مقابل برخی دیگر چون «آل احمد» با دفاع از سنت های دینی سعی در بازسازی هویت دینی و ملی داشتند؛ اما نقطه مشترک و وجه تشابه فکری هر سه گروه روشنفکران تأکید بر حفظ ارزش های ملی و جلوگیری از آمیختگی فرهنگ ایرانی با فرهنگ بیگانه می باشد. این نحوه نگرش به خوبی در آثار این نویسندگان نمایان است. آنچه مسلم است این نویسندگان علی رغم آشنایی با فرهنگ غربی طرفدار حفظ ارزش ها و اصالت های بومی اند آنان ضمن پذیرفتن جنبه های مثبت تمدن غربی معتقد به بهره گیری درست از مظاهر این تمدن و به کار گیری آن در چارچوب فرهنگ ملی اند.

این نویسندگان در آثار خود سعی بر آگاه سازی مردم بر این اصل اساسی نموده اند و برای رسیدن به این منظور گاه به صورت مستقیم و گاه در پوششی از طنز و کنایه و ایهام مفهوم مورد نظر خود را القا کرده اند و نگارنده سعی بر آن داشته است تا در این مختصر با مطالعه آثار داستانی و نمایشی این بزرگان، نحوه مقابله آنان با فرهنگ و عناصر بیگانه را مشخص نموده و پرده از اندیشه های بیگانه ستیز آنان بردارد؛ لذا پس از مطالعه و فیش برداری از تمام آثار این بزرگان نتایج تحقیق را در چهار فصل جمع آورده است:

فصل اول: نحوه مقابله با فرهنگ غرب در آثار داستانی «محمد علی جمالزاده»، فصل دوم: انعکاس اندیشه های ناسیونالیستی و ملی گرایانه «هدایت» و در پی آن مخالفت او با پذیرش بی چون و چرای فرهنگ بیگانه، در فصل سوم نگارنده کوشیده است تا اندیشه های بیگانه ستیز «علوی» را جمع آورد حال آنکه به دلیل توجه ویژه «علوی» به مسایل سیاسی عصر و معطوف کردن قسمت اعظم توجه خود به مسایل سیاسی و مبارزه با استبداد رضا شاهی دیدگاه های غرب ستیزانه در آثار او به نسبت کمتری به چشم می خورد و فصل چهارم اختصاص به دیدگاه های «آل احمد» و علی الخصوص نظریه غرب زدگی وی دارد.

فصل اول